





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر نظر شریف رفقا باشد در مجالس گذشته تا حدودی راجع به ارتباط انسان در مسائل سلوکی و ارتقاء روح و نفس و تجرد جوهری و به فعلیت درآوردن استعدادها با کیفیت تغذیه و غذایی که انسان می خورد بگونه‌ای که کاملاً ملموس و مشهود است صحبت شد. و با توجه به این مسئله همه ادیان الهی و لواداران شرایع الهی و زعمای دین و اولیای الهی و عرفا تأکیدهایی نسبت به نوع غذا و کیفیت آن به شاگردانشان داشتند. در این مسئله همان طوری که قبلاً خدمت رفقا عرض شد در مکتب عرفان از دو جنبه افراط و تفریط باید مسئله منحاض شده و جدا شود و جنبه اعتدال باید به خود بگیرد و اگر بنده بخوام راجع به این مسئله افراط که چه آفاتی برای سالک و سائر الی الله دارد صحبت کنم، از مطلب خارج می شویم. ولی اشاراتی در ضمن صحبت‌ها انشاءالله به این مسئله خواهیم داشت.

این مسئله همیشه مورد دقت و تأمل بوده است که راجع به کیفیت تغذیه از مورد حرام اصلاً به طور کلی راه انسان را به سوی خدا می بندد و سد می کند و کدورتی در نفس ایجاد می کند که آن کدورت با حرکت به سوی خدا در تعارض و تقابل مستقیم است. کسی که معامله ای می کند و معامله او معامله ربوی باشد، کسی که از راه غش در معامله سودی ببرد و منتفع شود، کسی که از راه فریب و نیرنگ یک بهره‌ای به دست بیاورد، کسی که از راه فروش موارد محرّمه مثل خمر، میته،... مال به دست بیاورد.

در زمان سابق و رژیم گذشته، از این گوشت‌های منجمد خارجی می آوردند که حرام بود و نجس بود و طبعاً خوردن آن هم حرام بود. من یادم است در مسجد قائم یک شخصی بود که می آمد و به اصطلاح از افراد پر و پا قرص مسجد و مرحوم آقا هم بود. این شخص یک اشتغالی داشت نمی دانم چه بود، بعد رفت یک سالن غذاخوری درست کرد در همان حدود مسجد قائم، من یک روز داشتم می گذشتم که دیدم یکی از دوستان ما به او می گوید فلانی شما در گوشت‌های داری از این گوشت‌های منجمد هم می آوری؟! یک سری تکان داد گفت بله بله متأسفانه ما هم گرفتار شدیم! ما هم مبتلا شدیم...! همین؟! تمام شد؟! خدا پدرت را می دهد دستت! متأسفانه چیست؟ آن وقت بلند می شوی می آیی پشت سر آقا نماز هم می خوانی، این که نشد کار، اینها همه حساب دارد، کتاب دارد، این مالی که شما الان داری به دست می آوری و با آن برای زن و بچه غذا تهیه می کنی و به آنهایی که غذا می دهی به دروغ و به خلاف غذا می دهی، حالا بماند که یک یک باید جواب آنها را در روز

قیامت بدهی، حالا آنها بماند، بالاخره این بهره‌ای که به دست می‌آوری و با آن غذا تهیه می‌کنی.... شما خیال می‌کنید که اینهایی که آمدند کربلا به جنگ با سیدالشهدا و به قتل با پسر رسول خدا آمدند چه کسانی بودند؟ همین‌ها بودند، همین متأسفانه متأسفانه آلوده شدیم، یادم آمد متأسفانه آلوده شدیم! اگر چه به ظاهر الان کربلایی وجود ندارد، ولی خب کربلا هم هست، همین امشب هم کربلا است، همین امشب، شب جمعه، امشب کربلا است، همین شخص با یک کیسه زر، با یک بدره و یک مشت زر و درهم، با یک تهدید، با یک وعده، می‌آید و پسر پیغمبر را هم می‌کشد مثل آب خوردن، مثل آب خوردن می‌کشد، ککش هم نمی‌گردد، خب همین است دیگر، همین مالها، همین غذاها و همین مسائل است که برای انسان کم کم می‌بندد، دل را می‌بندد، می‌بندد، می‌آمد نماز می‌خواند، صف اول، صف دوم می‌ایستاد، نماز می‌خواند، همین آقا و گاهی هم دعای بعد از نماز را همین می‌خواند، دعای بعد از نماز...

یکی از رفقا پارچه فروش بود در همان زمان و الان هم انشاءالله که خدا همه ما را دستگیری کند و به راه راست هدایت کند و در مسیر راست ما را مستقیم کند، الان هم ایشان در قید حیات هستند. یک وقت به مرحوم می‌گفت که آقا یک روز یکی از همین بازاریها آمد و از ما یک مقداری پارچه خرید، پارچه‌های بسیار زیادی خرید، آن وقت پاییز بود، موقع زمستان بود، یک نوع خاص پارچه طبعاً مورد نیاز است، آمد از ما گرفت و برد و پولش را هم نیاورد و در پرداخت تعلل می‌کرد. بالاخره یک روز دیدیم چند تا حمال گرفته و این پارچه‌ها را پس آورده، حالا اینهایی که پس آورده مثلاً از یک توپ پارچه نصفش را فروخته و نصف دیگرش را فروخته، آن نصفه را پس آورده است، از یک توپ پارچه دیگر که پس آورده همه‌اش را فروخته و فقط دو متر باقی مانده، آن دو متر را آورده! گفتیم آخر این چه وضع خریدی است؟ این چه وضع فروشی است؟ خلاصه گفتیم شما این جوری از ما خریدی آخر این رسم کجاست؟ گفت همین است. خلاصه ما به یک زور و زحمتی، این را بین، او را بین، تا توانستیم حداقل بگوییم بابا این خرده‌ها را ببر. حالا آنهایی که پس آورده و فصل زمستان هم تمام شده بود و روی دست ما باد کردند. می‌گفت یک روز رفته بودیم در همان مسجد بازار نماز بخوانیم، امام جماعت نیامده و خب مؤمنین، - مؤمنین با عین، معمنین! خیلی ایمانشان قوی است! این قدر قوی است که عین را باید از آن ته حلق گفت، که معمنین خیلی ایمان قوی دارند - این مؤمنین نشستند که با هم یک امام جماعت پیدا کنند به جای آن آقا که نیامده، خلاصه گشتند بهتر از این پیدا نکردند! آقا را برداشتند عبا انداختند روی دوشش که بیاید نماز بخواند گفتم به به! عجب امام جماعتی! عجب امام جماعتی! این نماز جماعت که دیگر به عرش خدا

می‌چسبد! دیگر اصلاً پایین نمی‌آید! التفات می‌کنید؟ اینها همین هستند اینها همین افرادی هستند که آمدند و در کربلا امام حسین را کشتند و اصحاب امام حسین را کشتند و اولاد امام حسین را سر بریدند و گوشواره از گوش کردند... اینها که می‌گویم شوخی نمی‌کنم حرفهایم جدی است گوشواره را همین‌ها از گوش دختر امام حسین کردند همین‌ها، دیدیم در این تعزیه‌ها گاهی عکس‌ها را می‌کشند، عکس شمر را می‌کشند که دندان‌ش آمده تا اینجا! نه بابا، شمر دندان‌ش تا این جا نیامده بود، عمر سعد یک سیخ این جایش درنیامده بود، آن یکی سنان دم درنیآورده بود، اینها نیست، اینها خب حالت بغض مصوّر و نقاش را تصویر می‌کنند، بلکه اینها از وجوه مردم بودند، مردم به اینها اقتدا می‌کردند، در مساجد به اینها اقتدا می‌کردند، اینها آمدند گوشواره از گوش دختر پیغمبر... کجا هستیم ما؟ کجا هستیم؟ می‌گویم آقا صف دوم، صف اول می‌ایستاد و دعا هم می‌خواند آن وقت در رستورانش گوشت مرده به مردم می‌داد و می‌گفت آلوده شدیم متأسفانه!! یک سری هم تکان می‌داد، خاک بر سرت کنند، آلوده شدیم؟ تمام شد؟ با آلوده شدیم تمام شد قضیه؟ این است مسئله؟ وقتی که استاد مرحوم والد به ایشان می‌گویند که شما چرا این کارها را انجام دادی - که بنده توضیح این مسائل را قبلاً داده‌ام - ایشان می‌گفتند آقا اگر این کارها را نکنیم مردم بهای می‌شوند ایشان می‌گویند آقای آقا سید محمد حسین مردم بهائی هستند، مردم بهائی هستند آقاجان، هر چه بگویند اشهد ان لا اله الا الله و معتقد به دوازده امام باشند.

به راحتی می‌آییم و به خاطر آن باور سست، نسبت به تبعات مطلب و عقبات مسئله و مسائل پیش رو خود را با ظواهر می‌آییم و آلوده می‌کنیم و کم کم آن روزه‌های نفوذ مطلب را، آن روزه‌ها را یکی یکی می‌بندیم، می‌بندیم، آن حالت آمادگی را یکی یکی از دست می‌دهیم، دیدید وقتی که شما در یک مجلسی هستید، مجلس ذکری هستید، مجلس توسلی هستید، مجلس ذکر اهل بیت هستید، چه حالی به شما دست می‌دهد؟ در حرم هستید، در یک مقام مقدسی هستید، در مقام طهارت هستید، چه حالی دارید؟ چه حال و هوایی دارید؟ احساس می‌کنید که با وضعیت دو ساعت قبلتان تفاوت دارید، احساس می‌کنید حالت شما و روحیات شما و صفات و ملکات شما با آن چه را که دیروز با شما محشور بود و قرین بود تفاوت پیدا کرده است، حالت ترخّم در شما تقویت شده، حالت عطوفت تقویت شده است، حالت جود و بخشش بیشتر شده است، اینها همه مال چیست؟ مال همین وجود روزه‌هایی است که به واسطه این روزه‌ها انسان می‌تواند ربط برقرار کند، این روزه‌ها اگر بسته شود ربط هم قطع می‌شود، ربط هم قطع می‌شود.

یک روایت عجیبی است از رسول خدا که می‌فرمایند: اذا أردتم أمرا خیر یا اذا أردتم الخیر

فاستبقوا من الشیطان، یمنعکم بعد ذلک. وقتی که در یک حالتی قرار دارید که احساس می‌کنید می‌خواهید یک کار خیری انجام بدهید، یک قدمی بردارید، یک امر خیری را برای مؤمنی، برای اجتماع، برای مردم، برای قوم و خویش، برای رَحِم و برای رفیق و دوست می‌خواهید قدمی بردارید، زود انجام بدهید، زیرا اگر این فرصت بگذرد دیگر معلوم نیست که شیطان بگذارد شما بر سر آن اراده و نیت خودتان پایدار باشید. می‌آید وسوسه می‌کند، کم کم می‌بینید آن حال آمادگی را ندارید، یک‌خرده سست شدید، یک‌خرده بی‌میل شدید، الان قوه شما زیاد است، قدرتتان برای انجام زیاد است، آمادگی نفس زیاد است، ولی دو ساعت که می‌گذرد: حالا بگذار فردا، بگذرد ببینم چه می‌شود، فردا بشود...

در حالی که وقتی که در مجلس بودید ببینم چه می‌شود را نمی‌گفتید، ببینم چه می‌شود و حالا ببینم را نمی‌گفتی، این به خاطر چیست؟ به خاطر این است که آن حال کم شد، بسته شد، بسته شد آن روزنها جمع شد.

لذا می‌فرمایند وقتی اراده خیر می‌کنید همان جا اتفاق کنید، همان موقع که انجام بدهید می‌ماند سفت و محکم این اثر را می‌گذارد، فرصت را از دست ندهید، اِغْتَنَّمُوا الْفُرْصَةَ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ<sup>۱</sup> همین است که رسول خدا فرمود فرصتها را غنیمت بشمرید که اگر معطل و ماطله کنید فرصت از دست می‌رود. وقتی هم که فرصت از دست رفت دوباره بخواهید خودتان را جمع کنید باید به خودتان فشار بیاورید و در موقع انجام امر خیر می‌بینید حالتان با قبل فرق می‌کند! سنگین شده‌اید! فایده ندارد، دیگر این حال نه این که فایده ندارد، کم است، پانزده درصد، بیست درصد، سی درصد، کم است، انسان برای امر خیر باید با نشاط باشد، باروحیه باشد، تا بتواند تأثیر بگذارد.

این مسئله بسیار مهمی است، که این روزنها را می‌بندد، این مال حرام خوردن است که فضا را آلوده می‌کند، چرا؟ چون همان طوری که سابقاً خدمت رفقا عرض کردم هر چیزی یک ملکوتی دارد، این آبی را که الان من می‌خورم، این یک اثری دارد، اثرش رفع تشنگی است این مربوط می‌شود به اثر ظاهر، اثری که در ماده این خداوند قرار داده است رفع تشنگی است، رفع عطش است، سلولهای بدن احتیاج به رطوبت دارند، احتیاج به ارتباط دارند، این ارتباط به وسیله مایعی بین این دو برقرار می‌شود، وقتی که این ارتباط ضعیف می‌شود، این مایع بین دو سلول غلظت پیدا می‌کند، مغز فرمان می‌دهد که باید این رطوبت بالا برود بعد انسان تشنه می‌شود، وقتی که آب خورد عادی می‌شود. این یک اثر ظاهری است شخص مؤمن باشد همین اثر در او پیدا می‌شود کافر هم باشد

همین اثر در او پیدا می‌شود. این اثر بین مؤمن و بین کافر و بین پیغمبر و امام و سایر افراد از این نقطه نظر هیچ تفاوتی نمی‌کند. این می‌شود اثر مادی مواد و عنصريات در بدن انسان.

مطلب دوم که مهم است اثر ملکوتی است که بین انجام این فعل و بین نفس و مثال انسان حاصل می‌شود و اختصاصی هم به فعل خوردن ندارد. همان طوری که عرض شد باید سالک نحوه تغذیه خود را به کیفیتی قرار بدهد که آن اثر مثال و ملکوت بتواند او را در حرکت به سوی تجرد و در حرکت به سوی توحید کمک کند نه این که راه را بر او ببندد. ولی این اثر همان طوری که عرض شد فقط اختصاص به خوردنیها ندارد، بلکه صحبت کردن‌های ما، کارهای عادی ما، تفکرات ما، نیات ما، تصرفات ما، تمام اینها دارای این اثر هستند.

یک تفکر در ذهن انسان می‌آید، انسان می‌بیند قبض پیدا کرد، حالش عوض شد، یک تفکر در ذهن انسان می‌آید، یک خاطره در ذهن انسان خطور می‌کند، انسان می‌بیند انبساط پیدا کرد و به وجد آمد، صحبتی را می‌شنود حالت کدورت پیدا می‌کند، یک صحبتی از اولیای خدا را می‌شنود، گاهی اوقات دو دقیقه، دو دقیقه کلام اولیای خدا را شنیدن، انسان را از جا بلند می‌کند و به حرکت درمی‌آورد. صحبت یکی است، آن صحبت از دهان کسی برآمده است که قلبش متصل به ملکوت است، پس مثال او مثال ملکوت است، و این سخن از دهان کسی برآمده است که قلبش و سرش و ضمیرش متصل به جهیم و عقبات و درکات نار است و عالم ظلمت و کدورت است. فلهاذا وقتی که شما دو دقیقه صحبت یک نفر که دارای کدورت است، یک آدمی که دروغ می‌گوید، همین حرف عادی او را بشنوید که آقا این لیوان آب را از این جا بیاور، اینجا یک دفعه می‌بینید برگشتید، چرا؟ چون این آدم، آدم دروغگو است. قلبش مکدر است، قلبش ظلمانی است، آدمی که فاسق است، آدمی که خان است، آدمی که ظالم است و ظلم می‌کند، جائز است، وقتی که صحبت می‌کند می‌بینید گرفته شدید، با این که حرفهای بدی هم نمی‌زند، حرف بدی نمی‌زند، ولی می‌بینید گرفته شدید، این گرفتگی به خاطر چیست؟ به خاطر ملکوت سخن است که از دهان او برمی‌آید، نه به خاطر حرفهای اوست، حرف او حرف عادی است، مثلاً دیروز رفتیم در آن جا و این کار را انجام دادم و بعد برگشتم، پنج دقیقه فقط چیزی را تعریف می‌کند، حرفی نزده، مسئله مهمی نگفته، ولی شما می‌بینید که مکدر شدید. این کدورت از کجا آمد؟ این که حرف بدی نزده است، این که سبّ نکرده، این که دشنام نداده، این که کفر نگفته است. ولی قلب مکدر است، لذا گفته‌اند که نباید هر چیزی را گوش داد و پای سخن هر کسی نباید نشست، برای این مسئله است که انسان ناخداگاه...

یکی بود در زمان سابق، خب در همان زمان سابق، بعضی از اینها آمدند، سخنوران آمدند

نمی‌دانم گویندگان آمدند، از اینها بودند و سخنرانی بود و... و آنهایی که سنشان اجازه می‌دهد و آن مسائلی را که در آن موقع بود به یاد دارند متوجه عرایض بنده می‌شوند، که خب چه مسائلی بود و چه بساطی بود.

یک شخصی بود از همین افراد و از همین سخنوران وقتی که صحبت می‌کرد جداً مانند یک ساحری که با سحر کلام خودش، با سحر خودش قَالَ الْقَوَّاءُ فَلَمَّا الْقَوَّاءُ سَحَرُوا أُعْزِبَ النَّاسُ<sup>۱</sup> در مقابل حضرت موسی وقتی سحره آمدند که مردم را بر مقتضای اراده خود برگردانند، مردم مار دیدند، در حالی که آن طناب بود، ولی مردم مار می‌دیدند. یعنی سحره بر مثال و بر تخیل و توهم راعی و ناظر غلبه می‌کند، به واسطه یک قدرت نفسانی و به واسطه یک حرکاتی که حالا خود این یک بحثی دارد. که حالا چه حرکات موازی و معتدلی باید انجام بدهد که ذهن مخاطب مخصوصاً افرادی که از نقطه نظر نفس دارای نقاط ضعف هستند، اینها را ببرد در توهم و وقتی که برد در توهم آن خواست خودش را به صورت در او القاء می‌کند و او همان را می‌بیند که این می‌خواهد و در این جا دیگر مسائل خیلی زیاد است و این جا جای صحبت آن نیست. چون خیلی بحث قابل برای گفتگو و کشش است، خیلی زیاد، که چگونه صحبت‌ها اثر می‌کند و اینها را اگر خدا بخواهد و توفیق بدهد شاید در ادامه سلسله همین مباحث راجع به کیفیت سخن گفتن و همنشینی با رفیق و کیفیت اتخاذ رفیق و صدیق و آثاری که می‌تواند این مسئله بر ما به وجود بیاورد انشاءالله صحبت بکنیم.

واقعا وقتی که این شخص صحبت می‌کرد و سخن می‌گفت افراد را مسحور می‌کرد، مسحور، یعنی سحر می‌کرد، سحر یعنی قوای مخیله و واهمه آنها را در اختیار می‌گرفت و آنها را برمی‌گرداند به همان افکار و به همان نحوه تفکری که او به دنبال القای آن تفکر بود. لذا می‌دیدیم افرادی که پای صحبت‌های این می‌رفتند -خیلی عجیب بود- اول که می‌رفتند یک فرد عادی بودند، عادی بودند، با آدم می‌گفتند، می‌خندیدند، تبسم می‌کردند، حالشان، وضعیتشان عادی بود، ولی یک وقتی می‌دیدید ابروی ایشان این جوری شده!! بابا چه شده؟ ما که کاری نکردیم! مسئله‌ای پیدا شده؟ مشکلی پیدا شده است...؟ و کم کم فاصله می‌گرفتند و نگاه به چهره اینها که می‌کردیم: چرا اینها این طوری شده‌اند؟ چرا چهره‌های ایشان به این وضعیت درآمده؟ چرا یک حالت صلیبت، سفتی و جمود در وجنات اینها مشاهده می‌شود؟ حرف که می‌زنی... من این را قبول ندارم...!! یواش بابا، صبر کن...، نه این حرفهای شما همه غلط است! تا به یک جایی می‌خواهد برسد، نه! من این حرفها را قبول ندارم!



چه بود قضیه چه شد؟ چرا دو هفته پیش این جور نبود؟ چرا یک ماه پیش این جور نبود؟ چرا یک ماه پیش مطالب را با آغوش باز استقبال می کردی؟ چرا یک ماه پیش روی مسائل فکر می کردی؟ چرا الان خودت را می بندی؟ چه شده؟ چه تحولی پیدا شده است؟ چه شده قضیه؟

یکی از همین افراد بود اتفاقاً از خویشان سببی ما هم بود، او به مسجد می آمد و صحبت های مرحوم آقا و جلساتی که ایشان داشتند را شرکت می کرد. البته جزو همان دوستان خاص نبود، ولی خیلی مایل بود بر این که ارتباطش را با ایشان خیلی مستحکم کند و خلاصه احساس می کرد که خبری در این جا هست که در جای دیگر نیست. این احساس را واقعاً داشت و مُصر بود و می آمد و استفاده می کرد. حتی یادم است که یک روز به مرحوم آقا گفت که آقا صحبت امروز شما را شش ماه باید ما برویم و به دنبال آن تا ببینیم شما چه گفتید! حتی یک همچنین تعبیرهایی هم می آورد.

ولی به دام این شخص افتاد، دیگر شروع کرد به رفتن و در مجالس این بنده خدا شرکت کردن، بنده خدا که چه عرض کنم او که بنده شیطان بود! در مجالس او شرکت کردن و در محافل و... کم کم دیدیم نه، نمی آید، به جلسات جمعه نمی آید، فرض کنید که شبهای سه شنبه، خب مرحوم آقا تفسیر داشتند، مطالب اخلاقی داشتند یا تفسیر احادیث قدسی مثل حدیث یا عیسی یا عیسی - که متأسفانه هیچ کدام اینها در دسترس نیست - ایشان می فرمودند: ایشان را دیگر کم می بینیم!

یک روز ما در یک مجلس افطاری بود که منزل یکی از ارحام بود که خب ایشان هم بودند همین که من نگاه کردم - من که اصلاً خبر نداشتم، من اطلاع نداشتم او در مجالس آن آقا دارد شرکت می کند، در سخنرانی ها دارد شرکت می کند، من خبر نداشتم - دیدم این چرا این جوری است؟ چرا این جوری به ما نگاه می کند؟ مگر من چه گناهی کرده ام؟ مگر چکار کرده ام؟ چرا این جوری دارد به ما نگاه می کند؟ چرا این قدر رنگش برافروخته شده؟ قرمز شده بود، تا این که بالاخره افطاری خوردیم و صحبتی نشد و مرحوم آقا آمدند برای مسجد، ولی ما ماندیم، ماندیم و قرار بود یک ربع و بیست دقیقه بعد از آن بیایم چون با والده و خانواده بودیم، قرار بود من والده را برگردانم منزل، موقعی که داشتیم می رفتیم مرحوم آقا رو کردند به من و به نحوی که آن شخص و بقیه متوجه نشوند آهسته گفتند: "خیلی طول نده و زود برگرد" این را به من گفتند و حرکت کردند و آمدند.

وقتی که سفره را جمع کردند، کم کم صحبت شد و دیدیم بله بیا خانه ات آباد ببین چه خبر است! شروع کرد صحبت کردن و ما هم دیگر آمدیم به میدان، و یادمان رفت از این که پدرمان گفته بود اینجا توقف نکنم و زود برگردم و خلاصه شروع کردیم یک ساعت... دیگر هر چه دلش خواست نثار ما و پدرمان کرد و آن را خیلی با ایماء و اشاره و کنایه و بعد دیگر خلاصه یکی به در بزن یکی

به میخ بزن، اصلاً دیدم این تمام راهها را به روی خودش بسته است و چنان مست مست مست هیچ روزه‌ای از خودش دیگر باقی نگذاشته است. آن چنان دل ما گرفت و آن چنان تکدر پیدا کردیم و آن چنان وضع ما به هم ریخت که وقتی آمدم به مسجد تا آقا به من نگاه کردند فرمودند: "مگر نگفتم نماز؟!!!" از آن قیافه نحس ما از ده فرسخی پیدا بود که چه بر سر ما آمده است.

خب او تمام زوایا را بسته بود، بعد مرحوم آقا فرمودند: "که هر کسی پای صحبت این شخص بنشیند زیرآب او زده خواهد شد" خب چرا این طور است؟ چون ما هنوز به مرتبه فعلیت و استکمال وجودی نرسیده‌ایم که بتوانیم در مقابل این هجمات وقایه داشته باشیم و خودمان را حفظ کنیم و نگه داریم. می‌گویند وقتی عرق کردی، ورزش کردی، راه رفتی، از حمام درآمدی، در معرض باد قرار نگیر سرما می‌خوری، می‌گویی نخیر ما باید بیاییم مقابله کنیم با این جریان... خب بابا سرما می‌خوری می‌افتی می‌میری، شوخی هم ندارد قضیه، می‌میری، باید قاعده و قانونی را که پروردگار در این طبیعت برای ما قرار داده است را رعایت نمود. بعداً به یک مرتبه می‌رسی که حتی عرق هم که بکنید و در مقابل باد قرار بگیرید سرما نمی‌خورید، فعلاً نه، فعلاً باید حفظ کرد، طفل شیرخوار را باید حفظ کرد، بچه را باید حفظ کرد، روح لطیف را باید حفظ کرد، اینها مسائلی است که باید حفظ کرد. این مسائل در مرد به یک قسم است، در زن به یک قسم است، که بعضی از این مطالب را در مجالس مربوط به سلوک خانمها و مخدرات بنده عرض کرده‌ام و عرض می‌کنم که به چه دلیل راجع به خانمها و مخدرات این دستورات است؟ دلیلش چیست؟ خب دلیلش همین است که قوای زن نسبت به قوای مرد جنبه انفعالی دارد و مرد به واسطه تقابل و روبرو شدن و مواجهه چه مواجهه حضوری و چه مواجهه غیرحضوری بر نفس او برتری پیدا می‌کند، این نکته‌ای است که ما از او غافل هستیم، یک مرتبه می‌بینیم ای دل غافل حالا بیا و ببین که چه اتفاقی افتاده است! این مسئله مربوط به مسئله ملکوتی است.

نکته‌ای را که خیلی از دوستان در سوالاتشان از بنده سوال می‌کنند راجع به موارد مشتبه است که در موارد مشتبه چه باید کرد؟ خب مورد حرام اگر انسان متوجه شد، مثلاً می‌بیند که در جای که می‌رود، می‌داند که این شخص اموالش حلال نیست، خب چیزی نمی‌خورد یا این که اموالش مخلوط به حرام است، که در این موارد بنده عرض کردم به میزان آن مقداری که خورده به فقیر صدقه بدهد، این رفع آن مطلب را می‌کند و البته بهتر است که انسان تناول نکند، چون بالاخره تأثیر می‌گذارد این که بنده عرض می‌کنم در موارد ضرورت است، یعنی وقتی که هیچ راه و چاره‌ای برای انسان باقی نماند، در این صورت انسان باید به حداقل اکتفا کند. خب در این صورت باید برای این که اثرش کم

شود آن مال را به مقداری که مصرف کرده است به فقیر بدهد از باب صدقه تا این که تا حدودی رفع آن کدورتی که برای او حاصل شده است به واسطه این بشود. چون بالاخره تأثیر دارد، فضا تأثیر دارد، این تأثیر فضا را ما نمی‌توانیم انکار بکنیم، خیلی مسئله واقعا عجیب است، خیلی عجیب است، الان از این مطالب ما به طور کلی غفلت کرده‌ایم و این مطالب را سرسری می‌گیریم، می‌گویند: این حرفها چیست؟! غذای مشتبّه چیست؟! این قدر در دین به این مسائل توجه نشده؟! ما محکوم به ظاهر هستیم؟!... آقا جان من همین حرفها است که ما را نگه داشته است و داریم در جای خود درجا می‌زنیم، همین مسائل است، همین مطالب است.

مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی از مراجع بزرگ و اولیای الهی - این دومی‌اش مورد نظر بنده است - می‌فرمودند: درسها را همه ما خواندیم ولی به کجا رسیدیم؟ و به کجا رفتیم؟ کتابها را همه خواندیم ولی چه نتیجه‌ای از این کتابها گرفتیم؟ و برای مردم چه سودی داشته است؟ این انبار کردن اطلاعات ما و مطالب ما چه سودی داشته است؟.

یکی آمده بود در زمان سابق پیش مرحوم آقا وجوهات حساب کند، ایشان فرمودند: "این وجوهات شما از راه مُشْتَبّه به دست آمده است و من نمی‌پذیرم" مبلغ آن هم خیلی زیاد بود، هر چه اصرار کرد ایشان گفتند: "من نمی‌پذیرم، نمی‌پذیرم، برو آقا جان" بعد رفته بود پیش یک شخص دیگر که او هم اتفاقا از منتسبین بود گفته بود آقا بیایید اینجا! پس ما این درسها را برای چه خوانده‌ایم؟! ما آمده‌ایم که کار شما را راحت کنیم! آمده‌ایم مشکل شما را حل کنیم! بار را از دوش شما برداریم... بیا بیا آقا اینجا و رفت پیش او و یک‌خرده چک و چونه و کم و زیاد و این حرفها، از همین کارهایی که بله، همه جا هست... من دیدم مرحوم آقا این قضیه را برای کسی تعریف می‌کنند و می‌گویند آقا جان من بنده با شما می‌آیم و همراهی می‌کنم ولی تا کجا؟ تا دم در جهنم! از دم در جهنم دیگر دکتر اجازه نداده است ما دیگر وارد شویم! (مزاح) بله مزاج ما با جهنم جور در نمی‌آید، تا دم در جهنم ما با شما همراهی می‌کنیم، از آن جا به بعد خداحافظ. اما او چه می‌گوید؟ نه آقا ما کارت را راه می‌اندازیم! درست می‌کنیم! بیا بیا...

یک بنده خدایی آمده بود و می‌گفت که آقا، بعضی از آقایان خلاصه ارفاقهایی دارند... گفتم آقا بنده این درسها را نخوانده‌ام برو پیش همان کسانی که این درسها را خوانده‌اند! بنده سوادم در آن حدی نیست که بتوانم! از بی‌سوادیم هست! چه کنم؟ برو پیش باسوادها که مشکل حل شود!!

این رفته بود پیش آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی، آقا سید جمالی که این درسها را بر اساس تفقه اهل بیت خوانده است، آن وقت آن یک چیزی می‌شود، بر اساس فهمی که از ناحیه اهل بیت

آمده است و بر اساس راهی که امام صادق علیه السلام نشان داده است، بر آن اساس و بر آن اجتهاد. انشاء الله اگر خداوند توفیق بدهد و دیگر بدایی حاصل نشود این رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا رضوان الله علیه که تقریر درسهای مرحوم آیت الله مرحوم آقا شیخ حسین حلی استاد ایشان بوده است که در نجف بسیار مرد بزرگی بوده است و بسیار از ایشان تعریف می کردند و از او تعبیر به علامه حلی ثانی می کردند، چون اتفاقاً خود ایشان هم اهل حله بوده است و خیلی تجلیل و تکریم و تعظیم از این مرد بزرگ می کردند و من هم در بعضی از نوشته جات ام خاطراتی نقل کرده ام از صفای دل و صداقت و آن معنویت و واقعیت این شخص، دیگر مگر انسان آه بکشد برای امثال ایشان، برای چند درصدی هم اگر باشد انسان باید حسرت آنها را داشته باشد.

علی کل حال انشاء الله اگر خداوند توفیق بدهد در آن رساله مطالبی را بنده عرض خواهم کرد چون قرار بر این است که جهت آن رساله یک تزییلات و یک تحشی داشته باشیم و یک مقداری نسبت به بعضی از مطالب آن توضیحاتی بدهیم. انشاء الله رفقا خواهند دید آن واقعیت اجتهاد را و واقعیت تقلید را، که کدام اجتهاد، اجتهاد امام صادقی است؟ کدام اجتهاد اجتهاد امام باقر است؟ و کدام تقلید مورد نظر ائمه علیهم السلام است؟ همین طور و به همین کیفیت مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی از زمره فقهای بودند که آن حقیقت فقه را با مشام جانیشان استنباط می کردند و از مصادیق آن حدیث عجیب و غریب و کوبنده و تکان دهنده در مصباح الشریعه بودند. قال الامام الصادق علیه السلام لَا يَحِلُّ الْفُتْيَاءَ لِمَنْ لَا يَصْطَفِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عِلْمِهِ وَ عِلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ، لِأَنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ وَ الْحُكْمُ لَا يَصَحُّ إِلَّا بِإِذْنٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بُرْهَانِهِ وَ مَنْ حَكَمَ بِالْخَيْرِ بِلَا مَعَايِنِهِ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَ مَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ كَمَا دَلَّ الْخَبَرُ الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدَرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْرُكُمْ عَلَى الْفُتْيَاءِ أَجْرُكُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ لَا يَعْلَمُ الْمُفْتَى أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْخَائِرُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.<sup>۱</sup>

ما کجاییم؟ ما کجاییم؟ فتوا یعنی اعلان حکم، فتوا با حکمی که مجتهد می دهد دو تا است، یک وقت مجتهد یک حکم می دهد و می گوید این حکم من است هر کسی می خواهد تقلید کند و هر که می خواهد نکند، این حکم حکم من است به این فتوا نمی گویند، به این اصرار حکم می گویند، فتوا جنبه اثبات دارد، اعلان دارد، ابراز دارد، اعلام دارد که ای مردم بیایید و این مطلب را بشنوید و به آن

جامه عمل بپوشانید، این را می‌گویند فتوا، امام صادق علیه‌السلام چه می‌فرماید؟ لایحل الفتیاء، جایز نیست فتوا دادن، حرام است، حرام است فتوا دادن برای کسی که قلبش هنوز متصل به ملکوت نشده باشد، و احکام را از منابع ملکوت، نه از روی کتاب، نه از روی جواهر، احکام را از ملکوت و منابع ملکوت دریافت نکرده باشد. باید از روی برهان و دلیل قاطع که همان استناره قلب است که به واسطه اناره رب، قلب او مستنیر به انوار ساطعه از ناحیه صقع ملکوت است باشد. مطالب را و قضایا را می‌بیند، می‌بیند، می‌بیند، وقتی گوشت کوسه را می‌آورند در جلوی او می‌گذارند ظلمت را در این گوشت می‌بیند، می‌بیند، وقتی که شطرنج را می‌آورند و در مقابل او قرار می‌دهند آن کدورت لعب به شطرنج را مشاهده می‌کند، این فرد فردی است که می‌تواند اعلان حکم کند، اعلان، آی مردم بیاید تقلید کنید، این را امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید....

مرحوم آقا سیدجمال گلپایگانی از زمره این افراد بود بالاتر از آقا سیدجمال مرحوم قاضی بود که خب آن حساب دیگری داشت. او که دیگر اصلا در یک افقی بود که اصلا در فکر ما و فهم ما نمی‌گنجند. مرحوم آقا تعریف می‌کرد از قول خود آقا سیدجمال بلاواسطه، این قضیه که من نقل می‌کنم قضیه‌ای است که از ایشان شنیدم بلاواسطه و ایشان هم از مرحوم آقای آقا سیدجمال، گفتند: یک روز یکی از افراد - اسم بردند حالا من اسم نمی‌برم - آمد در نجف از همین معاریف و از اعیان و از افراد سرشناس ایران، آمد به منزل ما در نجف که وجوهات بدهد، گفتیم: این وجوهات تو محل اشکال است و مشتبه به ربا است و من نمی‌پذیرم، هر چه اصرار کرد گفتیم: نمی‌پذیرم، نمی‌پذیرم، به اتفاق یکی از رجال سیاسی آمده بود در منزل ما، که من با آن شخص سابقه سلام و علیک داشتم، بالاخره آن شخص رفت، و بعد دیدم که رفته نزد یکی از مراجع و با او حساب کرده و او هم پذیرفته و قبول کرده و بعد دوباره به نزد من آمد و گفت که آقا ما رفتیم خدمت فلانی و ایشان هم پذیرفتند! من هم گفتم: انشاءالله مبارک است، انشاءالله خیر است...

بعد در یک مجلس ختمی اتفاقا من با آن مرجع برخورد کردم گفتم شنیده‌ام که فلان کس آمده در اینجا و با شما وجوهات حساب کرده است! گفت: بله ایشان آمده است. گفتم مگر به شما نگفت از فلان مال و فلان مال کسب کرده؟ گفت: بله، گفتم: پس چرا قبول کردید؟ گفت: آقای آقا سیدجمال طلبه‌ها نان می‌خواهند!! نان می‌خواهند!! با این حرفها که نمی‌شود شکم طلبه‌ها را سیر کرد!!!

التفات می‌کنید؟ ایشان می‌گفت من گفتم: آقا طلبه‌ها از مال حرام نان می‌خواهند؟ ببینید یک مرجع تقلید دارد می‌گوید از مال حرام باید نان داد، این درسها را ما برای چه خواندیم؟ مرحوم آقا

سیدجمال چرا این حرف را می‌زند؟ چون آقاسیدجمال باور دارد به ملکوت مال حرام، ما باور نداریم، خیال می‌کنیم نان، نان است، پلو، پلو است و گوشت هم گوشت است و خورشت قورمه سبزی هم به به چقدر خوشمزه به شرط این که آشپزش آن را خوب به قوام آورد، انسان یک شکم سیر می‌خورد و می‌گوید عجب غذای خوبی و عجب غذای... ولی این ملکوتش چه می‌شود؟ چه می‌شود قضیه؟ آن دارد می‌بیند این ظلمت را و آن دیگری کور است، دو فتوا صد و هشتاد درجه در مقابل هم قرار می‌گیرد، یکی می‌گوید حرام، آن یکی می‌گوید واجب!، اصلاً واجب!، مباح چیست؟ آقا واجب!! در قبال هم قرار می‌گیرند.

لذا بزرگان می‌فرمودند که از خوردن مال مشتبّه در مجالس پرهیز کنید، این یکی از دستورات بوده است وقتی که می‌روید در یک جا... خب این عجیب است، واقعا عجیب است، انسان می‌بیند احساس می‌کند که این دو با هم جوردر نمی‌آید، جور در نمی‌آید.

بعضی از دوستان برای من نقل می‌کردند - البته خب زیاد اتفاق می‌افتد، خیلی زیاد- وقتی از یک سفر زیارتی برمی‌گشتند، همین چند وقت پیش، یک نفر از سفر عتبات برگشته بود تا مدتها هر جا که می‌رفت، تا مجلس مجلسی بود که در آن موقعیت دیانت ضعیف بود حال تهوع پیدا می‌کرد و می‌مراجه می‌کرد به دکتر، می‌فرستادند او را آزمایش... این که چیزیش نیست، طوریش نیست، سالم است، پس چرا حال تهوع پیدا می‌کند؟ سر هر سفره‌ای که می‌نشست... اصلاً شده بود وسیله برای تست سفره، تا غذا مشتبّه بود برمی‌گرداند، بعد به من گفتند، گفتم: بابا این جای دیگر کارش مسئله دارد، این قدر او را به دکتر نبرید، او را در خانه نگه دارید، این کار را نکنید... تا این که کم کم حال نسبتاً مناسبی پیدا کرد. یکی دیگر از سفر عمره برگشته بود، از سفر عمره برگشته بود، می‌گفت در هر جا که می‌رفتم، در خیابان می‌رفتم، نه مغازه، مغازه که اصلاً دیگر نمی‌توانستم بروم، غذاهای بیرون را نمی‌توانستم بخورم...

مرحوم آقا چقدر تأکید داشتند بر این که تا جایی که می‌توانید غذای بیرون را نخورید؟ البته بعضی از اوقات اشکالی ندارد بر حسب ضرورت، یا این که انسان خودش برود ببیند این غذایی که دارد بیرون طبخ می‌شود، طبخ کیست؟ افراد چه کسانی هستند؟ اصلاً مسلمان هستند؟ مسلمان نیستند؟ در چه وضعیتی هستند؟ اینها خب همه حساب دارد دیگر، لذا فرمودند حتی الامکان غذای منزل را بخورید، غذایی که در منزل طبخ می‌شود، غذایی که خود عیال انسان طبخ کرده است، خب مشخص است دیگر، غذایی که افراد، دوستان، رفیق طبخ کردند خب مشخص است. حالا در بعضی از اوقات به نحو ندرت، اینها خب دیگر حکم دیگری دارد. اینها همه تأثیر می‌گذارد، گاهی اوقات

انسان در بعضی فضاها که وارد می‌شود می‌بیند لقمه از گلویش پایین نمی‌رود، یعنی فضا یک فضایی است که اصلاً از گلو پایین نمی‌رود، گیر کرده، پایین نمی‌رود و این برای انسان پیدا می‌شود. یعنی یک همچنین وضعیتی پیدا می‌شود، من می‌گفتم که نباید انسان هر جایی برود، نباید انسان هر مکانی برود، می‌گویند که خب نه، چه اشکال دارد؟ خب انسان برود و خودش را نگه دارد؟ خب بابا تو قابلیت داشته باش که خودت را بتوانی نگه داری، برو هر جا که می‌خواهی بروی. ولی وقتی که تو یک همچنین قابلیت را نداری، اگر بروی و احساس نکنی آن وقت تو از دست داده‌ای نه این که به یک مرتبه کمال رسیدی. چون از دست دادی نمی‌فهمی، چون آن صفای قبلی خودت را الان دیگر نداری احساس عادی بودن می‌کنی. نه این که یک مرتبه بالا رفتی و رشد کردی و الان به یک مسئله رسیدی که برای تو دو جنبه دیگر تفاوتی ندارد و می‌توانی ملاحظه کنی و حفظ کنی. نه، این نیست قضیه این جا است که باید انسان ملاحظاتی داشته باشد و از موارد شبهه‌ناک باید پرهیز کند.

خب من امروز خیلی خسته بودم ولی گفتم علی الله برویم به زیارت رفقا و دوستانمان، این هم محفلی است برای این که بیاییم و چند کلمه‌ای صحبتی از این مسائل و از این مطالبی که خب بزرگان فرمودند... عند ذکر صالحین تنزل الرحمه. اما عمده این است که انس پیدا کنیم و رفیق را ببینیم و بلکه به واسطه این برخوردها و این دیدن‌ها آن گرفتاریهای خودمان، آن نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های خودمان با دیدن دوستان و رفقا تا حدودی اعتدال پیدا کند علی کل حال انشاءالله خداوند توفیق بدهد که هر چه بیشتر ما با راه و روش بزرگان آشنایی پیدا کنیم. راه و روش تجربه شده نه از توی کتاب درآمده و گفته شده. افرادی که رفتند، تجربه کردند، لقمه را جویدند، آماده کردند و گفتند بفرمایید.

اینها را باید اسوه قرار داد و الگو قرار داد، این افراد را، آنهایی که حقایق احکام را با چشم دلشان دریافتند و به مرتبه شهود رساندند و بعد می‌گویند آقا جان بیا این کار را بکن، آن کار را نکن.

گاهی می‌شود آقا اصلاً آدم می‌ماند یک چیزهایی می‌شنود یک چیزهایی می‌بیند چیزهای عجیب، اصلاً عجیب، مگر می‌شود آقا یک همچنین حرفی؟ مگر می‌شود یک همچنین حکمی؟ آخر مگر می‌شود؟ چه شده؟ به کجا رسیدیم؟ به کجا داریم حرکت می‌کنیم؟ کجا داریم می‌رویم؟ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ<sup>۱</sup> مرحوم آقا این آیه را خیلی می‌خواندند و به ما هم توصیه می‌کردند که همیشه این آیه را بخوانیم. حمد مخصوص خدایی است

که ما را به این مدرسه و به این مکتب و به این راه راه مستقیم و صراط مستوی و مستقیم ائمه علیهم السلام آشنا کرد و اگر هدایت خدا نبود کجا بودیم؟ ما کجا بودیم؟ ما در چه مجالسی بودیم و با چه دوستانی بودیم؟ بروید ببینید. خب ببینید چه خبر است. ببینید اوضاع چیست؟ ببینیم افراد را، خب ببینیم، یک خرده به خود بیاییم و قدر بدانیم و قدر بدانیم که چه راهی در اختیار ما گذاشته‌اند و چه مسائلی را سهل سهل...، مرحوم آقا می‌گفتند ما سفره انداخته‌ایم می‌گوییم بیا، نمی‌آید!! بابا سفره انداخته‌ایم دیگر، خودمان سفره انداخته‌ایم، خودمان غذا آورده‌ایم، خودمان بشقابها را چیدیم، آوردیم، طبخ کردیم، گذاشتیم، می‌گوییم بیا بخور، می‌گوید نمی‌خواهم!! می‌گوید نمی‌خواهم!! ولی نگاه می‌کنیم می‌بینم الحمدلله خداوند چشم را باز کرده و مطالب را در اختیار گذاشته، مسائل را در اختیار گذاشته است، باید شکر خدا را به جای بیاوریم و از خدا بخواهیم که هم فهم نسبت به مطالب و هم توفیق متابعت را عنایت کند.



This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.